

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)
سال یازدهم، شماره ۲، ۱۳۹۳، پیاپی ۲۲

کاوشی در حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه (سیمای برادر)

جواد لطفی^۱

محمدحسن رستمی^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۲۳

تاریخ تصویب: ۹۱/۳/۷

چکیده

از حکمت‌های بسیار زیبای نهج البلاغه به لحاظ ساختاری و محتوایی، حکمت ۲۸۹ است. امام علی (ع) در این حکمت، ویژگی‌های انسانی را برمی‌شمرند که شایستگی برادری امیرالمومنین (ع) را داراست. این حکمت در بردارنده نکاتی است که درباره آن‌ها بین مترجمان و شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر وجود دارد. از این رو، بررسی این اختلافات

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، aboohafedaha@gmail.com

۲. استادیار الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، Rostami@um.ac.ir

نکات جدیدی را از فهم کلام امام (ع) نمایان می‌کند؛ البته درباره بعضی از آن‌ها هیچ‌گونه مطلبی بیان نشده است. اولین نکته ابهام‌آمیز در این حکمت، گوینده آن است؛ زیرا در بعضی از کتب روایی، از جمله کافی و کتب تاریخی مانند البدایة و النهایة، گوینده امام حسن مجتبی (ع) معرفی شده است. دومین نکته، مخاطب حکمت است؛ یعنی اینکه این حکمت خطاب به چه کسی گفته شده و وصف چه کسی است. سومین نکته، مفهوم عبارت «وَكَاَنَّ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا» است و چهارمین نکته، جایگاه ساختاری و محتوایی در عبارت «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» است. در این پژوهش، سعی شده است به تحلیل این مسائل پرداخته و جوابی اطمینان‌بخش داده شود. به نظر نگارندگان، گوینده حکمت امام علی (ع) است. مخاطب نامه تمام انسان‌هایی هستند که می‌خواهند خود را در جایگاه برادری امیرالمؤمنین (ع) پیدا کنند؛ گرچه مخاطب خاصی مثل ابوذر غفاری دور از نظر نیست. مفهوم عبارت «وَكَاَنَّ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا» این است که او فردی بدون قدرت اجتماعی بود و مردم نیز او را ضعیف می‌انگاشتند و عبارت «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» توصیف عبارت «فَهُوَ كَيْتٌ غَابٍ وَ صِلُّ وَا دِ» است.

کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، نهج البلاغه، حکمت و موعظه، کلمات قصار، حکمت ۲۸۹، برادری، اخوت، تربیت.

بیان مسئله

بی اغراق، حکمت ۲۸۹ یکی از زیباترین دستاوردهای اخلاقی کتاب شریف نهج البلاغه است که با وجود ایجاز و اختصار، از غنای محتوایی بسیار بالایی برخوردار است و در نسخه‌های مشهور با همین شماره جلوه گر است. این حکمت مشهور، از سخنان نغز امام (ع) است و علاوه بر نهج البلاغه در بعضی منابع مهم روایی نیز آمده است و گروهی از ادیبان نیز مفاد آن را به سرقت برده و به نام خود ضبط کرده‌اند (ابن مقفع، ۱۴۲: ۱۳۳-۱۳۴).

در این سخن زیبا، امیرالمؤمنین (ع) چهارده ویژگی شاخص انسان برگزیده و شایسته را بیان می‌کنند (هاشمی خویی، ۱۳۵۸: ج ۲۱ / ۳۷۹). این خصلت‌ها به قدری درخور توجه و گزیده‌اند که امام (ع) از فردی که مزین به این اوصاف است، با عنوان «أخ» (برادر) یاد کرده‌اند. هریک از این صفات زیبا جزئی از تصویر کلی انسانی است که در اینجا «سیمای برادر» یا کسی معرفی می‌شود که شایستگی برادری امام‌المتقین (ع) را دارد. اهمیت این تعبیر وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانیم در سراسر نهج البلاغه از این عنوان (أخ) بسیار کم استفاده شده است.

در این حکمت مطالب نهفته‌ای وجود دارد که درخور پژوهش است؛ از جمله گوینده حکمت؛ زیرا بعضی کتب روایی گوینده حکمت را امام حسن مجتبی (ع) می‌دانند، همچنین مخاطب حکمت؛ یعنی این حکمت خطاب به چه کسی گفته شده است. نیز فرازهای حکمت؛ یعنی ویژگی‌هایی که تمام آن‌ها حتی امروز و در روابط انسان‌ها بسیار راهگشاست و در آخر، ساختار حکمت که در نوع خود بی‌نظیر است.

در این پژوهش، این نکات نقد و بررسی و نتیجه‌نهایی به‌زعم نگارندگان آورده می‌شود.

شرح حکمت

۱. «و كَانَ لِي فِيهَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ»: در گذشته برادری داشتم در راه خدا. واژه «أخ» چندین معنا دارد: ۱. النظير والتشبيه (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۲۱)؛ ۲. پیوستگی و لزوم و التزام (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۲۱)؛ ۳. قصد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۴ / ۲۲). کسی که می‌خواهد

برادر امیرالمؤمنین (ع) باشد، باید در رفتار با امام (ع) شباهت داشته باشد و مراقبت کند که بین اعمال او و امام (ع) جدایی نیفتد و نیت او نیز همسو با اهداف امیرالمؤمنین (ع) باشد. عبارت «فی الله» نیز رنگ خدایی داشتن و اخلاص در نیت را می‌رساند؛ بدین معنا که برادری او در راه خدا باشد نه مسائل دنیوی و مادی.

۲. «وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»: خردی این جهان در چشمش او را در چشم من بزرگ می‌داشت. این ویژگی که به‌نوعی براعت استهلال برای سایر ویژگی‌هاست، در سرآغاز حکمت مطرح می‌شود تا امام (ع) این مطلب را گوشزد کنند که زاویه دید انسان‌ها به موضوعات و پدیده‌ها در رفتارها و باورهای انسان اثرگذار است. البته، مسلم است که دنیایی که امام (ع) در این مقام مطرح می‌کنند، مذموم است؛ به تعبیر ملای رومی: «چیست دنیا از خدا غافل بدن/ نی قماش و نقره و میزان و زر» (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر اول، ۴۹). مراد امیرالمؤمنین (ع) در بیان این مطلب، این است که انسان‌ها نگاه استقلالی به دنیا نداشته و دنیا را غایت و مقصود خویش قرار ندهند.

۳. «وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ»: از فرمانروایی شکمش بیرون بود. واژه «سُلْطَان» به معنای تسلط است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۷ / ۳۲۱). علت استفاده از واژه «سُلْطَان» این است که غرایز و تمایلاتی که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است، توانمندی بسیار دارند که می‌توان از آن‌ها به «سلطه» تعبیر کرد. هنگامی انسان از سلطه این غرایز خارج شود و آن‌ها را به اختیار درآورد، بر تمایلات نفسانی خویش حاکمیت پیدا می‌کند.

۴. «فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا كُثْرُ إِذَا وَجَدَ»: آنچه را نمی‌یافت نمی‌خواست و چون می‌یافت بسیار به سویش نمی‌شتافت. دو ویژگی منفی در انسان وجود دارد که باعث خروج او از اعتدال می‌شود که عبارت‌اند از: طمع و ولع. عبارت «فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ» به «طمع» اشاره دارد؛ بدین معنا که این فرد به آنچه نمی‌یافت، آزمند نبود و جمله «لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ» به ولع معطوف است؛ یعنی او اگر به چیزی دست می‌یافت، زیاده‌روی نمی‌کرد. پس این برادر از حاکمیت بطنش خارج بود.

۵. «وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا»: در بیشتر روزگارانش خاموش بود. ویژگی چهارم این مرد نیکو آن بود که بیشتر زمان‌ها در «صمت» بود. «صمت» نقطه مقابل نطق و تکلم است

(مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۶/ ۲۷۶) و با سکوت تفاوت دارد؛ زیرا سکوت در مقابل هیجان است (همان: ج ۵/ ۱۵۹). به عبارتی، می‌توان گفت «صمت» سکوتی است که همراه با تأمل است نه سکوت انفعالی.

۶. «فَإِنْ قَالَ بَدُّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ»: در نتیجه هنگامی که به گفت می‌آمد بر گویندگان چیرگی می‌یافت و تشنگی درون خواستاران را فرو می‌نشاند. این برادر اگر سخن می‌گفت، بر تمام گویندگان غلبه می‌کرد و عطش سؤال‌کنندگان را سیراب می‌کرد. «بَدُّ» به معنای غلبه کردن (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۳/ ۱۷۷) و «نَقَعَ» به معنای سیراب کردن است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۱۲/ ۲۲۶). این ویژگی مکمل «وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا» است؛ زیرا چه بسا افرادی که سکوت می‌کنند و دلیل سکوت آن‌ها بهره‌نداشتن از دانش و معرفت است. به همین دلیل، این ویژگی مطرح شد تا بیان کند سکوت او ناشی از کم‌دانشی نیست، و آلا اگر لب باز کند و سخن بگوید، بر همه گویندگان غلبه می‌کند.

۷. «وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا»: ناتوانی بود [در چشم دیگران] به ناتوانی افتاده. مفهوم این ویژگی از نکات چالش‌برانگیز این حکمت است که به‌طور مفصل نقد و بررسی می‌شود.

۸. «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ»: لذا اگر گاه تلاش پیش می‌آمد او شیر بیشه و مار بیابان بود. این ویژگی نیز در ادامه «وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا» آمده است که با «فاء» تفریع به آن وصل شده و به این مطلب اشاره دارد که این برادر امام (ع) هنگامی که کار جدی پیش می‌آمد، همچون شیر بیشه بود و مار افعی بیابان؛ یعنی بسیار پرتوان و نیرومند ظاهر می‌شد.

۹. «لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا»: تا نزد قاضی نمی‌رفت، هیچ حجّتی نمی‌آورد. «ادلا» به معنای عرضه کردن و طرح کردن است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۴/ ۲۶۵). واژه «قَضَى» نیز به معنای فیصله‌دادن و یکسره کردن است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۹/ ۲۸۴). این ویژگی دربردارنده دو معناست: اول آنکه او برهان و دلیل خود را مطرح نمی‌کرد، مگر آنکه محکمه‌پسند و کامل باشد. دوم آنکه برهان خود را مطرح نمی‌کرد، مگر نزد قاضی؛ به عبارتی، او بسیار زمان‌شناس و مکان‌شناس بود و می‌دانست کجا و نزد چه کسی دلیل خود را مطرح کند.

۱۰. «وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ»: و کسی را که عذر و بهانه‌ای مانند خود داشت، تا بوزش و دلیلش را نمی‌شنید سرزنش نمی‌کرد. این ویژگی در روابط اجتماعی بسیار کارآمد است؛ اگر کسی خطایی می‌کرد تا زمانی که عذرش را نمی‌شنید، او را سرزنش نمی‌کرد. به عبارتی، این فرد بسیار عذرپذیر و درپی بخشیدن دیگران بود؛ اما در عین ساده‌گیری، به اشتباهات آن‌ها بی‌اعتنا نبود و به آن‌ها فرصت می‌داد تا توجیهی در خطای خود پیدا کند و به خطای خود فکر کنند.

۱۱. «وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ»: از هیچ دردی شکایت نمی‌کرد مگر هنگامی که بهبود یافته بود که آن را به زبان می‌آورد؛ یعنی این فرد اهل شکوائیه نبود. واژه «برء» به معنای دور شدن است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۱ / ۲۴۰). خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَنْبَلُوْكُمْ بَشِيءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزمایم و مؤذنه ده شکیبایان را). انتخاب انسان مؤمن، انتخاب خداوند و مصلحت او مصلحت الهی است؛ پس اگر ابتلای مؤمن به علت سوء رفتارش نباشد، دردی که بر او عارض می‌شود، امتحانی الهی برای رشد اوست.

۱۲. «وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ»: آنچه را می‌گفت به انجام می‌رسانید و آنچه را نمی‌کرد نمی‌گفت. ویژگی یازدهم این برادر به هماهنگی گفتار با رفتار اشاره دارد. او هرچه می‌گفت انجام می‌داد و هرچه نمی‌گفت انجام نمی‌داد؛ یعنی هماهنگی کاملی بین درون و برون او بود. در قرآن نیز آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف / ۲)؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا به آنچه می‌گویید عمل نمی‌کنید؟

۱۳. «وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ»: چنان بود که اگر در سخن گفتن با دیگران بر او پیروز می‌شدند، بر سکوت هرگز بر او پیروز نمی‌شدند. این عبارت دربردارنده دو معناست: ادب در مناظره و دوری از جدال و مراء. به عبارتی اگر این فرد، در زمان مناظره و گفت‌وگوی علمی دانش‌شخص مقابل را از خود بیشتر می‌یافت، سکوت

اختیار می‌کرد و به سخن گفتن ادامه نمی‌داد؛ زیرا فروتن بود و برتری فرد مقابلش را بر خود می‌پذیرفت. همچنین اهل مرء یا بگومگو نبود و چنانچه فردی با او به جدال لفظی برمی‌خاست، سکوت می‌کرد. در روایت داریم: «وَ أَتْرُكِ الْمِرَاءَ وَ إِن كُنْتَ مُحِقًّا...» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲/ ۱۴۴) (مرء را ترک کن ولو این که حق با تو باشد). همان‌طور که بیان شد، سکوت نقطه مقابل هیجان است؛ پس این فرد مغلوب هیجان‌ها نمی‌شد و خویشتن را کنترل می‌کرد.

۱۴. «وَ كَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ»: برای شنیدن آزمندی بیشتری داشت تا برای سخن گفتن. سیزدهمین ویژگی این برادر امیرالمؤمنین (ع) این بود که بر شنیدن نسبت به سخن گفتن حریص‌تر بود. استماع و شنیدن، هنر است. انسانی که خوب می‌شنود، خوب فکر می‌کند و خوب نیز صحبت می‌کند. اساساً مهم‌ترین راه ورودی برای فزونی علم گوش است. از سویی، سخن گفتن فرایند پردازش فکری است. اگر فکر، پردازش درستی نکند، کلام نیز بیهوده می‌شود، پس هنگامی انسان می‌تواند سخن صواب بگوید که صحیح فکر کند و هنگامی می‌تواند صحیح فکر کند که صحیح گوش بدهد.

۱۵. «وَ كَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أُيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَى فَيُخَالِفُهُ» اگر ناگهان با دو چیز رو به رو می‌شد [که باید یکی از آن‌ها را برگزیند] می‌دید که کدام یک به خواسته درونش نزدیک‌تر است و با همان یک مخالفت می‌کرد. «بده» به معنای ظهور ناگهانی است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۴/ ۳۰). هرگاه دو کار ناگهانی برایش پیش می‌آمد، نگاه می‌کرد کدام یک با هوای نفس او مخالفت دارد؛ آن‌گاه عکس آن عمل می‌کرد. این ویژگی از نغزترین توصیه‌های اخلاقی امام (ع) است که در علم روان‌شناسی امروز جایگاهی نو دارد. در این ویژگی مهم امام (ع) می‌فرمایند که اگر انسان با دو مسئله ناگهانی که تفکری پیشین درباره آن‌ها نداشته است یا در کاری مواجه شد که فرصت کافی برای فکر کردن ندارد، باید بنگرد که هوای نفس او را به کدام راه می‌کشاند؛ آن‌گاه عکس آن عمل کند تا از سرگردانی خارج شود.

پایان نامه نیز آموزنده است. امام (ع) می‌فرمایند: «فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ»: شما را به در پیش گرفتن این خوی‌ها و رفتارها سفارش می‌کنم؛ یعنی ای پیروان من به این توصیه‌ها

عمل کنید. «فَالزُّمُوها»: که پیوسته با آن‌ها همراه باشید؛ یعنی آن‌ها را ملازم خود کنید و از آن‌ها غفلت نورزید. «وَتَنَافَسُوا فِيها»: و در جهت آن‌ها با یکدیگر چشم و همچشمی کنید. «تَنَافَس» به معنای رقابت مثبت است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۶/۲۳۸)؛ همان چیزی که در قرآن نیز آمده است: «خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنِافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (مطففین / ۲۶)؛ یعنی در عمل کردن به این ویژگی‌ها با یکدیگر رقابت کنید. در آخر، امام (ع) می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فاعَلُمُوا أَنْ أَخَذَ الْقَلِيلُ خَيْرٌ مِنْ تَرَكَ الْكَثِيرَ»: پس اگر نتوانسته‌اید [همه آن‌ها را در خود پدید آورید] بدانید که گزیدن کم بهتر است از کنار گذاشتن بسیار؛ یعنی ممکن است فراگیری و شنیدن این ویژگی‌ها برای افراد دون‌همت، ایجاد یأس کند؛ بنابراین از آن‌ها غفلت ورزیده، بگویند که ما کجا و برادری امیرالمؤمنین (ع) کجا. به همین سبب، امام (ع) می‌فرماید اگر نتوانستید همه این خصلت‌ها را بگیرید، بدانید گرفتن کم آن بهتر از ترک همه آن است. این مطلب تداعی‌کننده همان ضرب‌المثل معروف عرب است که: «ما لا يُدرک کُلَّهُ لا يُترک کُلَّهُ» (اگر هر چیزی را کامل درک نکردی، همه آن را ترک نکن).

حال، پس از پایان شرحی مختصر به نکات سؤال‌برانگیز این حکمت می‌پردازیم.

نکته اول: مخاطب حکمت

اولین نکته‌ای که ذهن محققان و شارحان نهج البلاغه را به خود مشغول داشته، شناسایی این برادر امیرالمؤمنین (ع) است که امام (ع) از او با عنوان برادر یاد کرده‌اند.

۱. گروهی معتقدند شخصی که می‌تواند شایستگی برادری امام علی (ع) را داشته باشد، پیامبر اسلام (ص) است و شاید دلیل این انتخاب را فرمایش زیبای پیامبر (ص) می‌دانند: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: یا علی تو برادر من در دنیا و آخرت هستی (مفید، ۱۴۱۳: ۱۷۴).

۲. گروهی دیگر بر آن‌اند شخصی که مخاطب حکمت است، صحابه صدیق پیامبر (ص)، ابوذر غفاری، است (ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۵/۳۹۰؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲/۴۷۱؛ علی بن زید بیهقی، ۱۳۶۷: ۴۴۸).

۳. جماعتی دیگر، عمار یاسر، صحابی ممتاز پیامبر و یار باوفای امام علی (ع)، را مخاطب حکمت دانسته‌اند (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲ / ۴۷۱).
۴. گروهی نیز معتقدند که این توصیف‌ها ناظر بر عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر (ص)، است (ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۵ / ۳۹۰؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۲ / ۴۷۱؛ بیهقی کیدری، ۱۳۷۵: ج ۲ / ۶۸۱).
۵. همچنین جماعتی مقدار را مخاطب این نامه می‌دانند (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۱۹ / ۱۸۴؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲ / ۴۷۱).
۶. احتمال دیگر خود امام علی (ع) است (انصاریان، ۱۳۶۶: ج ۳ / ۴۵۲) که مسلماً در این صورت، گوینده نامه نمی‌تواند خود امام علی (ع) باشد.
۷. آخرین احتمال نیز در بردارنده مصداق مشخصی نیست. معتقدان به این نظریه می‌نویسند که امام (ع) از به کار بستن عنوان «أخ» برای صاحب این خصلت‌ها، شخص خاصی را اراده نکرده است؛ بلکه به تعبیر امروزی، قصد الگوسازی برای رهجویان اهل ایمان را داشته و مخاطب او تمام فرزندان روزگارانند که با داشتن چنین ویژگی‌هایی می‌توانند برادر امام (ع) باشند (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲ / ۴۷۱).

نقد و بررسی

۱. پیامبر اکرم (ص): در بررسی احتمال اول، می‌توان گفت به دو دلیل نمی‌توان پذیرفت مخاطب این حکمت رسول خدا (ص) باشد؛ زیرا اولاً با ویژگی «وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا» ناهماهنگ است. البته، فهم خود این ویژگی که ضعیف مستضعف به چه معناست، از نکات چالش‌برانگیز این حکمت است که در جای خود بررسی می‌شود. پاره‌ای از شارحان نیز این احتمال را نمی‌پذیرند؛ از جمله صاحب *بهج الصباغه* که می‌نویسد:

و اما آنچه درباره اراده پیامبر (ص) گفت: غیر از آنچه نقل شده است، آن را نمی‌تواند به دلیل مناسبت نداشتن کلام امام (ع) که فرمود: «وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا». همانا پیامبر (ص) اگرچه برادر امام علی (ع) بود، زمانی که پیامبر (ص) عقد اخوت را بین اصحاب خود جاری کرد و امام علی (ع) را برای خود نگه داشت؛

اما امام (ع) هیچ گاه دربارهٔ پیامبر (ص) نفرمود: برادری برای من و بر اخوت و برادری خود با ایشان اکتفا نکرد؛ بلکه می گفت: برادرم و حبیبم و دوستم رسول خدا (ص) (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲ / ۴۷۲-۴۷۳).

همچنین، صاحب *منهاج البراعه* می نویسد: «همانند این تعابیر (کان ضعیفاً مستضعفاً)، هیچ گاه دربارهٔ صفات پیامبر (ص) به کار نرفته است، اگرچه می توان این کلام را بر لطافت گفتار ایشان و نرمی اخلاق ایشان حمل کرد؛ اما اینگونه سخن گفتن لایق علی (ع) نیست.» (خویی، ۱۲۹۱: ۳۷۹).

ثانیاً چگونگی توصیف برادری در این حکمت با سایر توصیفات امام از پیامبر (ص) ناهمگون است. امیر مؤمنان (ع) وقتی نام پیامبر (ص) را به میان می آورد، بسیار خاضعانه و متواضعانه می فرماید: «أنا عبدٌ من عبید محمد (ص)» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱ / ۸۹) من بنده‌ای از بندگان پیامبرم. خصوصیات بیان شده در این حکمت در عین ممتازی، با شخصیت والای پیامبر اکرم (ص) زیاد سازگار نیست.

۲. ابوذر غفاری: از احتمالات مهمی که ممکن است مصداق این حکمت باشد، این صحابی رسول خدا (ص) است. برخی شارحان این احتمال را پذیرفته‌اند؛ گرچه دربارهٔ احتمالات دیگر نیز سکوت نکرده‌اند (هاشمی خویی، ۱۳۵۸: ج ۲۱ / ۳۷۸). البته، گروهی نیز این احتمال را رد کرده و گفته‌اند این مصداق با عبارت زیر ناهمگون است: «فان جاء الجذ فهو لیث غاب وصلّ واد» (و حال آنکه ابوذر به شجاعت و بی باکی معروف نبوده است) (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲ / ۴۷۲).

البته، ایشان (شوشتری) با یادآوری اعتراض آشکار ابوذر به عثمان، دربارهٔ انحرافات به وجود آمده و پایمردی وی بر حق، حتی بعد از تبعید به ریزه، اشکالی را که ابن ابی الحدید برای متصف نبودن ابوذر به شجاعت می آورد، رد می کند:

این مصداق که مراد ابوذر است، در نهایت مطابقت و صحت است. ابوذر اگرچه [به لحاظ جسمانی] ضعیف بوده به خصوص زمانی که معاویه او را از شام سوار بر شتری بدون جهاز که شب و روز او را می برد، برگرداند در حدی که تمام

گوشت‌های ران‌هایش از بین رفت و مردم گمان کردند او مرده است اما به مردم گفت: از این وضعیت نخواهد مرد؛ زیرا پیامبر (ص) به او خبر داده که مرگ او از چیز دیگری خواهد بود و اگرچه ابوذر مستضعف بود و یک بار عثمان او را به شام تبعید کرد و بار دیگر به بیابان ریزه، اما او مانند شیر بر عثمان وارد شد با اینکه عثمان سلطانی ستمگر بود؛ اما جرأت کرد بگوید که پیامبر (ص) درباره او و بنی امیه چه فرموده است. آیا هیچ کس مانند او این چنین در مقابل حکومت جاثری قیام کرده است؟ (همان: ج ۱۲/ ۴۷۲-۴۷۳).

۳. عمار یاسر و مقداد: درباره این دو صحابی نیز باید گفت که هم‌نفسی ایشان با پیامبر (ص) و امام علی (ع) است که آن دو را مفتخر به برادری امام علی (ع) کرده است. در خطبه ۱۸۲، امام علی (ع) می‌فرماید: «أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَيَّ الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٍ». پس این احتمال را نمی‌توان رد کرد، گرچه مصادیق آرام‌بخشی نیستند.

۴. عثمان بن مظعون: شارحان نهج‌البلاغه درباره این احتمال دلیلی مطرح نکرده‌اند. شاید مهم‌ترین دلیل آن است که او برادر رضاعی پیامبر (ص) است (مامقانی، ج ۲/ ۲۴۹). اما فوت عثمان در سال دوم هجری صورت گرفت (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ج ۳/ ۱۰۵۳). چگونه ممکن است این حکمت را وصف او دانست در حالی که او در اوایل هجرت فوت کرده است؟ به طور مسلم، این احتمال صحیح نیست..

۵. امام علی (ع): البته طرح این مصداق در این صورت است که گوینده حکمت، امام حسن مجتبی (ع) باشد. فقط یکی از شارحان (علامه مجلسی) آن هم در حد احتمال این گزینه را مطرح کرده است: «و أقول: لا یبعد أن یکون المراد به أباه (ع)، عبّر هکذا لمصلحة» (انصاریان، ۱۳۶۶: ج ۳/ ۴۵۲). اما این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا اولاً در سایر اسناد و نسخه‌ها گوینده حکمت، خود امیرالمؤمنین (ع) معرفی شده است؛ ثانیاً گرچه بیان این ویژگی‌ها بسیار نیکوست؛ با مقام و جایگاه معصوم (ع) فاصله بسیاری دارد. خود حضرات معصومین (ع) درباره جایگاه خود فرموده‌اند: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ» (خطبه ۲)؛ ثالثاً امام علی (ع) کسی است که در قرآن، نفس پیامبر معرفی شده

است: «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران/ ۶۱) (پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند، بگو بیاید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم). پس هیچ گاه امام حسن مجتبی (ع) برفرض احتمال دانستن گوینده حکمت، درباره امام علی (ع) و جایگاه ایشان این گونه سخن نمی گوید. ساختار حکمت نیز بیانگر این مطالب است.

۶. درحقیقت، آخرین مصداق بی مصداقی است؛ اینکه امام علی (ع) فرد معینی را مدنظر نگرفته و سخن را فرازمانی و فرامکانی مطرح کرده است. البته، صاحب بهج الصباغه این بی مصداقی را نمی پذیرد و در این باره می نویسد:

آنچه گفته شده مبنی بر اینکه برادر معینی اراده نشده و آن را قولی قوی دانسته است، در نهایت سستی است؛ زیرا کلام حضرت (ع) همانند سخن واضحی است که گویا شخص معینی اراده شده است) (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲/ ۴۷۳).

اما ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

و گفته شده [در تعبیر امام (ع)] اشاره به شخص و برادر معینی نیست. این کلام از باب مَثَل است و عادت عرب به آوردن این گونه کلام جاری بوده است، مانند اقوال آن‌ها در اشعارشان «فقلت لصاحبی و یا صاحبی»: و این قول نزد من قوی‌ترین اقوال است (۱۳۳۷: ج ۱۹/ ۱۸۴).

در چرایی این بی مصداقی باید گفت که اولاً این گونه سخن گفتن در قرآن نیز وجود دارد؛ برای مثال خداوند در بعضی آیات به آن اشاره می کند: «وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِأَبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ» (لقمان/ ۱۳). این آیه بیانگر حکایت لقمان در موعظه فرزندش است. اما آیا لقمان واقعاً دارای فرزند بوده یا درحقیقت، خطاب او تمام فرزندان روزگار است؟ مورخان در تاریخ برای لقمان فرزندی بیان نکرده اند. نگاهی به کتب مشهور تاریخ و تفاسیر روایی بیانگر این مطلب است. پس می توان گفت حتی در صورت وجود فرزند، خطاب لقمان

فراتر از فرزند خویش است. ثانیاً ارتباط برادری در آیات متعددی در قرآن دیده می‌شود که بیانگر اهمیت این پیوند در جامعه اسلامی است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات / ۱۰ نیز آل عمران / ۱۰۳). برخی از پیامبران الهی نیز برادر قوم خود معرفی شده‌اند: «وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (اعراف / ۶ نیز اعراف / ۷۳). بنابراین، می‌توان گفت ممکن است این حکمت مصداق مشخص داشته باشد که احتمالاً «ابوذر غفاری» است؛ اما درحقیقت، خطاب اصلی امام (ع) در این حکمت تمام انسان‌ها هستند. هر انسانی که می‌خواهد به مقام برادری امیرالمؤمنین (ع) برسد، باید چنین ویژگی‌هایی را سرمشق زندگی خود قرار دهد. همان‌طور که خود امام (ع) در پایان حکمت، سخن را آشکارا مطرح و با عبارت «فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخُلَائِقِ فَالزُّمُوها وَ تَنَافَسُوا فِيها» همه را به این صفات دعوت می‌کنند. ثالثاً امام علی (ع) در خطبه ۱۸۲ و ۱۲۱ نیز واژه «اخوت» را به کار می‌برد و در سوگ دوستان به شهادت رسیده خویش می‌فرماید:

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَيَّ الْحَقَّ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَيَّ الْمَنِيَّةَ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِحَيْثِيهِ الشَّرِيفَةَ الْكَرِيمَةَ فَاطَّالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ (عليه السلام) أَوْهَ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ... (خطبه ۱۸۲):
کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟
کجاست عمار کجاست پسر تیهان و کجاست ذو الشهادتین و کجایند همانندان
ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به
فاجران هدیه کردند [پس دست به ریش مبارک خود گرفت و زمانی دراز
گریست، سپس فرمود:] دریغا از برادرانم که قرآن را خواندند و در حفظ آن
کوشیدند.

أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ؟... أَوْلَيْكَ إِخْوَانِي الذَّاهِبُونَ فَحَقَّ لَنَا أَنْ
نُظْمًا إِلَيْهِمْ وَ نَعَضُّ الْأَيْدِي عَلَيَّ فِرَاقِهِمْ (خطبه ۱۲۱): کجایند مردمی که به

اسلامشان خواندند و آن را پذیرفتند... برادران من اینانند که رفته‌اند و مارا ست که تشنه دیدارشان پیایم و بر جدایی آنان دست حسرت به دندان بخایم.

خطاب امیرالمؤمنین (ع) در این دو خطبه با عنوان «إخوانی»، تأیید دیگری بر این احتمال است.

رابعاً امام (ع) در نامه ۳۱ نیز از این روش و این گونه خطاب بهره برده‌اند. در این نامه امام (ع) فرزند خویش را چنان خطاب قرار می‌دهند که گویا امام حسن (ع) در ابتدای راه است؛ در صورتی که این حکمت بعد از بازگشتن امام علی (ع) از صفین در «حاضرین» نوشته شده است و امام حسن (ع) در آن زمان ۳۶ سال داشتند:

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ... إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ... وَ أَنْ أُبْتَدِنَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ... از پدری که در آستانه فناست... به فرزندی که آرزومند چیزی است که به دست نیاید، رونده راهی است که به جهان نیستی درآید... و اینکه نخست تو را کتاب خدا بیاموزم و تأویل آن را به تو تعلیم دهم و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام بر تو آشکار کنم.

گویا این گونه سخن گفتن شبیه همان عبارت مشهور «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» (میدانی نیشابوری، بی تا: ج ۱ / ۵۰) است؛ عبارتی که بیانگر یکی از بهترین روش‌های تربیتی است. اینکه تربیت به صورت غیرمستقیم به دیگران منتقل شود تا حفظ حرمت آن‌ها شود و به شخصیت آن‌ها تعرض نشود.

نکته دوم: گوینده سخن

با بررسی کتاب‌های مختلف که این حکمت را آورده‌اند، تردیدی نمی‌ماند که گوینده این حکمت، امام معصوم (ع) است. البته نکته اینجاست که دو نفر از حضرات معصوم (ع)، یعنی امام علی (ع) و امام حسن (ع) گوینده این سخن‌اند.

نسخه‌ها و شرح‌های مشهور نهج البلاغه و همچنین تحف العقول (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۳۵-۲۳۴)، این حکمت را از مولای متقیان، علی ابن ابی طالب (ع)، می‌دانند؛ اما نویسندگان کافی (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲/ ۲۳۷-۲۳۸) و عیون الأخبار (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۸: ج ۲/ ۳۸۳) و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱۲/ ۳۱۱) گوینده سخن را امام حسن مجتبی (ع) می‌دانند.

کتاب تمام نهج البلاغه نیز که جملات امام (ع) را تا حد ممکن مأخذشناسی می‌کند، مأخذ این حکمت را از کتاب البدایة و النهایة نگاشته ابن کثیر بیان می‌کند که ابن کثیر نیز این حکایت را در بین زندگی امام حسن مجتبی (ع) می‌آورد. حال به بررسی و رفع این ابهام می‌پردازیم:

نقد و بررسی

۱. در نقد و بررسی این مطالب، در نقل‌های مطرح‌شده از امام حسن (ع) تشویش و ناهمگونی بسیاری دیده می‌شود. با نگاهی به نقل مطرح‌شده در کتاب‌های کافی^۱ و البدایة و النهایة^۲ این مسئله مشخص می‌شود.

۱. «عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ مِنَ الْعَرِافِيِّينَ رَفَعَهُ قَالَ: خَطَبَ النَّاسُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ص فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَخْبَرُكُمْ عَنْ أَحَدٍ لِي كَانَ مِنْ أَكْظَمِ النَّاسِ فِي عَيْنِي وَكَانَ رَأْسُ مَا عَظُمَ بِهِ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْتَرُ إِذَا وَجَدَ كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ فَرْجِهِ- فَلَا يَسْتَنْخِفُ لَهُ عَقْلُهُ وَ لَا رَأْيُهُ - كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ الْجَهَالَةِ فَلَا يَمُدُّ يَدَهُ إِلَّا عَلَى ثِقَةٍ لِمَنْفَعَةٍ كَانَ لَا يَنْشَهُي وَ لَا يَنْسَخُطُ وَ لَا يَتَبَرَّمُ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَمَاتًا فَإِذَا قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ كَانَ لَا يَدْخُلُ فِي مِرَاءٍ وَ لَا يُسَارِكُ فِي دَعْوَى وَ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَرَى قَاضِيًا وَ كَانَ لَا يَغْفُلُ عَنْ إِخْوَانِهِ وَ لَا يَخْصُ نَفْسَهُ بَشَيْءٍ دُونَهُمْ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا- فَإِذَا جَاءَ الْجِدُّ كَانَ لَيْثًا عَادِيًا كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا فِيمَا يَقَعُ الْعُدْرُ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَرَى اعْتِدَارًا كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَ يَفْعَلُ مَا لَا يَقُولُ كَانَ إِذَا ابْتَزَّهُ أَمْرَانِ لَا يَدْرِي أَيُّهُمَا أَفْضَلُ نَظَرَ إِلَى أَقْرَبِهِمَا إِلَى الْهُوَى فَخَالَفَهُ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعَا إِلَّا عِنْدَ مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ الْبُرءَ وَ لَا يَسْتَشِيرُ إِلَّا مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ النَّصِيحَةَ كَانَ لَا يَتَبَرَّمُ وَ لَا يَسَخُطُ وَ لَا يَنْشَكِي وَ لَا يَنْتَقِمُ وَ لَا يَغْفُلُ عَنِ الْعَدُوِّ فَعَلَيْكُمْ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْكَرِيمَةِ إِنْ أَطَقْتُمْوهَا فَإِنَّ لَمْ تُطَبِّقُوها كُلَّهَا فَأَخِذْ بِالْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲/ ۲۳۷-۲۳۸).

۲. «و قال أبو بكر محمد بن كيسان الأصم: قال الحسن ذات يوم لأصحابه: إني أخبركم عن أخ لي كان من أعظم الناس في عيني، و كان عظيم ما عظمه في عيني صغر الدنيا في عينه، كان خارجا عن سلطان بطنه فلا يشتهي ما لا يجد، و لا

۲. سند حدیثی که در کتاب کافی آمده است، مرسل است: «عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ مِنْ الْعِرَاقِيِّينَ رَفَعَهُ». گرچه در صحت محتوای آن با توجه به خانواده حدیث و تأیید نهج البلاغه شکی باقی نمی ماند؛ اما از سوی دیگر، هماهنگی یکنواختی در این حکمت در تمام نسخه های نهج البلاغه و شروح آن در تمام کلام امام (ع) وجود دارد. به عبارتی، هیچ گونه تشویش یا ناهمگونی بین این نسخه ها دیده نمی شود و تمام آن ها یک شکل هستند.

۳. شاهد دیگر بر این مطلب، سخن مرحوم طبرسی (۱۴۱۸: ۴۲۱) است که می گوید: این سخنی است از امیر مؤمنان که امام حسن (ع) در یکی از خطبه هایش آن را بیان فرمود. بنابراین، به نظر می رسد که گوینده اصلی حکمت، امیرالمؤمنین (ع) است. از دیدگاه نگارندگان، در نسخه ای که سیدرضی (ره) از آن بهره برده است، گوینده حکمت، امام علی (ع) بوده است و آن نسخه غیر از نسخه ای است که در کتاب های کافی و البدایه و النهایه وجود دارد. بر این اساس، توصیف امام علی (ع) درباره این برادر را امام حسن مجتبی (ع) نیز بیان کرده و به عبارتی، ایشان روایت پدر خویش را نقل به معنا کرده اند. به همین دلیل، گاه اضافاتی بر آن خصوصیات افزوده است. این مسئله با توجه به تاریخ وفات ابوذر (۳۱ یا ۳۲ق) دور از نظر نیست. چون ساختار حکمت به گونه ای بیان شده که گویا امام علی (ع) این فرد را دیده و پاره ای از اوقات را با او گذرانده است. عبارت اول حکمت نیز گویای این مسئله است: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ».

مؤلف مصادر نهج البلاغه و آسانیده نیز در این باره به نقل از کاشف الغطاء می نویسد:

يكثر إذا وجد، و كان خارجا عن سلطان فرجه، فلا يستخف له عقله و لا رأيه، و كان خارجا عن سلطان جهله فلا يمد يدا إلا على ثقة المنفعة، و لا يخطو خطوة إلا لحسنه، و كان لا يسخط و لا يتبرم، كان إذا جامع العلماء يكون على أن يسمع أحرص منه على أن يتكلم، و كان إذا غلب على الكلام لم يغلب على الصمت، كان أكثر دهره صامتا، فإذا قال يذر القائلين، و كان لا يشارك في دعوى، و لا يدخل في مرء، و لا يدلي بحجة، حتى يرى قاضيا يقول ما لا يفعل، و يفعل ما لا يقول، تفضلا و تكرما، كان لا يغفل عن إخوانه، و لا يستخض بشيء دونهم. كان لا يكرم أحدا فيما يقع العذر بمثله، كان إذا ابتداء أمر ان لا يرى أيهما أقرب إلى الحق نظر فيما هو أقرب إلى هواه فخالفه. (ابن كثير دمشقي، ۱۴۰۷:

بعید نیست که او این عبارات را از کلام امیرالمؤمنین (ع) گرفته باشد؛ زیرا بی شک او بر کلمات امیرالمؤمنین (ع) آگاه بوده و به جایگاه رفیع و رتبه والایش آگاهی داشته است. چگونه ممکن است این امور بر او مخفی باشد و حال آنکه دوست و هم‌قبیله‌ای او، کاتب مشهور، عبدالحمید کاتب مروان جعدی بوده است؟ کما اینکه به او گفته شد: چه چیزی تو را بدین جایگاه از بلاغت رسانید؟ گفت: کلام اصلح را حفظ کردم که مراد از اصلح، امیرالمؤمنین (ع) است. (حسینی خطیب، ۱۳۶۷: ج ۴/ ۲۲۸).

نکته سوم: مفهوم «و کان ضعیفاً مُسْتَضْعَفاً»

این ویژگی از گزینه های درخور توجه این حکمت است. با نگاهی به ترجمه و شرح این ویژگی در ترجمه و شرح های مشهور نهج البلاغه، ناپیدابودن مفهوم آن در نگاه اول مشخص می شود:

از طبقه ضعیف جامعه بود و مردم او را ضعیف می دانستند (سید کاظم ارفع)؛ مردی افتاده بود و همه ناتوانش می انگاشتند (عبدالحمید آیتی)؛ افتاده بود و ناتوانش می انگاشتند (سید جمال الدین دین پرور)؛ افتاده بود و او را ناتوان می شمردند (حسین انصاریان و علی شیروانی)؛ او به ظاهر تکیده به نظر می رسید (خورشید بی غروب نهج البلاغه)؛ ضعیف و مستضعف بود (ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی)؛ به ظاهر ناتوان و مستضعف بود (محمد دشتی)؛ «و کان ضعیفاً» فی بدنه «مستضعفاً» یعدّه الناس ضعیفاً (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۲/ ۴۷۸)؛ «انه کان ضعیفاً مستضعفاً» ای فقیراً منظوراً إلیه بعین الذلّة و الفقر و ذلک من لوازم فضیلة التواضع (ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۵/ ۳۸۹)؛ «و کان ضعیفاً مستضعفاً فی نظر الناس و فی منظره الخارجی» (موسوی، ۱۳۷۶: ج ۵/ ۴۲۷)؛ «كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا»، «أی کان ذلیلاً عند نفسه متواضعاً لم یشن کبریا و نخوة أو کان مختل الحال کثیر العیال، قال ابن السکیت: الضعف کثرة العیال» (بیهقی کیدری، ۱۳۷۵: ج ۲/ ۶۸۲-۶۸۱)؛ «کان ضعیفاً مستضعفاً ای فقیراً منظوراً إلیه بعین الذلّة و الفقر» (خوئی، ۱۲۹۱: ۳۷۹)؛ «کان ضعیفاً» ای فقیراً منظوراً إلیه بعین الذلّة و الفقر کما قیل، أو

ضعيفا في القوة البدنية خلقه و لكثرة الصيام و القيام «مستضعفا» أي في أعين الناس للفقير و الضعف و قلة الأعوان، يقال: «استضعفه» أي عدّه ضعيفا». (انصاريان، ۱۳۷۶: ج ۳ / ۴۵۶)؛ «(كان ضعيفا مستضعفا) زاهدا متواضعا، يحسبه الجاهل من أهل القلة و الذلة» (مغنيه، ۱۳۵۸: ج ۴ / ۳۹۲).

با بررسی ترجمه‌ها و شرح‌های متفاوت سه معنا برای این ویژگی تصور شده است:

۱. او ناتوانی بود (به لحاظ جسمی) که مردم نیز او را ضعیف می‌انگاشتند؛
۲. او ناتوانی بود (به لحاظ اقتصادی) که مردم نیز او را ضعیف می‌پنداشتند؛
۳. او افتاده و متواضعی بود که مردم نیز او را ضعیف می‌دانستند.

بررسی احتمالات معنایی «ضعیف»

واژه «ضعیف» از ریشه «ضعف» گرفته شده است. لغت‌نویسان این واژه را چنین معنا کرده‌اند: «الضُّعْفُ في العقل و الرأي، و الضُّعْفُ في الجسد و يقال: هما لغتان جائزتان في كل وجه» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۱ / ۲۸۱)؛ «الضُّعْفُ بِفَتْحِ الضَّادِ فِي لُغَةِ تَمِيمٍ وَ بِضَمِّهَا فِي لُغَةِ قُرَيْشٍ خِلَافَ الْقُوَّةِ وَ الصَّحَّةِ» (فیومی، ۱۴۱۴: ج ۲ / ۳۶۲).

این واژه طبق نظر لغویون، هم به ناتوانی جسمی اشاره دارد و هم عقلی. اما معنای «ضعیف» در این حکمت نمی‌تواند ناظر به ضعف عقلی و ناتوانی جسمی باشد؛ زیرا ویژگی‌های مطرح‌شده در این حکمت، خصوصیات ممتاز هستند که برآزندگی برادری امیر مؤمنان (ع) را دارا هستند. پس این معنا منتفی است و به سایر احتمالات در ترجمه‌ها و شروح می‌پردازیم.

ضعف جسمانی

واژه از آن ممکن است: الف. ضعف به لحاظ جسمی یا بیماری، ب. ضعف به لحاظ ظاهری یعنی نحیف بودن. قطعاً نوع اول صحیح نیست؛ زیرا با ادامه کلام امام (ع): «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ» ناهمانگ است. چگونه می‌شود انسانی دارای ضعف جسمانی بوده، اما در زمانی که امری جدی پیش بیاید، همچون شیر بیشه باشد و مار افعی بیابان؟

ازسویی، امیرالمؤمنین (ع) ویژگی‌های ممتازی را مطرح می‌کنند که الگویی برای سایر شیعیان باشد؛ در صورتی که ضعف جسمانی مذموم و خصلتی منفی در کنار سایر خصلت‌های مطرح شده است. اما اگر ضعیف را همان نحیف بودن معنا کنیم، نیکو به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً امام علی (ع) در خطبه گرانقدر متقین معروف به خطبه «همام»، در وصف اهل تقوا می‌فرماید: «وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ»؛ همچنین، در خطبه ۱۲۱ در وصف یاران باوفایی که ایشان از دست داده‌اند، می‌فرماید: «مُرَّةُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصَّيَّامِ ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدَّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ» (خطبه ۱۲۱): چشمانشان از گریه تپاه، شکم‌هایشان از روزه لاغر و به پشت چسبیده. لب‌هایشان از دعا خشک، و پزمرده گردیده، رنگها زرد از شب زنده‌داری بسیار. ثانیاً با ادامه کلام امام علی (ع) ناسازگاری ندارد. بنابراین، او نحیفی بود که مردم او را ضعیف می‌انگاشتند؛ اما در روز نبرد همچون شیر بیشه بود و مار افعی بیابان. چنین وصفی در جایی دیگر از همان خطبه ۱۲۱ آمده است: «وَ هِيْجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّهُوا وَ لَمَّا لَقَّاحِ إِلَى أَوْلَادِهَا وَ سَلَبُوا السُّيُوفَ أَعْمَادَهَا وَ أَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفًا زَحْفًا وَ صَفًّا صَفًّا» (خطبه ۱۲۱): به کارزارشان برانگیختند و آنان همچون ماده‌شتر که به بچه خود روی آورد، شیفته آن گردیدند. شمشیرها از نیام بر آوردند، و گروه گروه و صف در صف روی به اطراف زمین کردند. پس می‌توان این احتمال را پذیرفت.

فقیر اقتصادی

اگر ضعیف را به معنای «ناتوان اقتصادی» در نظر بگیریم، عبارت چنین می‌شود: او فرد فقیری بود که مردم او را ناتوان می‌انگاشتند؛ اما در روز نبرد همچون شیر بیشه بود و مار افعی. این تصور می‌تواند درست باشد؛ اما معنای عکس آن نیز صحیح است؛ یعنی می‌توان ثروتمند بود و شجاع. به عبارتی اگر این معنا را بپذیریم، عبارت از نوع قضیه شخصی می‌شود و نمی‌توان آن را بسط داد. به هر صورت، این احتمال را نمی‌توان به سادگی رد کرد.

تواضع و فروتنی

اگر واژه «ضعیف» را به معنای متواضع در نظر بگیریم، معنای جدیدی برداشت می‌شود که با ادامه کلام امام «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْتٌ غَابٌ وَ صِلٌ وَادٍ» نیز هماهنگ است. به عبارتی، می‌توان گفت او متواضعی بود که مردم او را ضعیف می‌انگاشتند؛ ولی در روزی که امری جدی پیش می‌آمد، همچون شیر بیشه بود و مار افعی بیابان. اما سؤال اینجاست که چرا امام (ع) از خود واژه «تواضع» استفاده نکرد؟ چه مانعی وجود داشت که امام می‌فرمود: «و کان متواضعاً مستضعفاً؟» در نظر گرفتن این احتمال به لحاظ محتوایی و ساختاری مشکلی ایجاد نمی‌کرد؛ اما با فصاحت کلام امام (ع) ناسازگار بود. امام علی (ع) امیر کلام‌اند و از بهترین واژگان در کلام استفاده می‌کنند؛ از این رو این معنا نه به درستی رد می‌شود و نه به درستی اثبات.

نداشتن قدرت

اگر ضعیف را به معنای فرد کم نفوذ و کم قدرت به لحاظ جایگاه اجتماعی معنا کنیم، مفهوم موجهی به دست می‌آید؛ بدین معنا که او فردی بود که صاحب قدرت نبود و مردم نیز او را ضعیف تصور می‌کردند؛ اما اگر امری جدی پیش می‌آمد، همچون شیر بیشه بود و مار افعی بیابان.

این احتمال را هیچ‌یک از مترجمان و شارحان منظور نکرده‌اند؛ اما به گمان نگارندگان این معنا نیز دور از نظر نیست؛ زیرا نه تنها با زندگی ابوذر و رشادت‌های او یا دیگر یاران واقعی امیر مؤمنان (ع) هماهنگ است که با بخش‌های دیگر کلام امام در حکمت نیز سازگار است. این احتمال خصوصیتی مضموم شمرده نمی‌شود. می‌توان تصور کرد که فردی از جایگاه اجتماعی و یژای برخوردار نباشد اما قبای برادری امیر مؤمنان (ع) را بر تن کند.

نکته چهارم: «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا»

از برجسته ترین نکات این حکمت، چگونگی ساختار و چیدمان این ویژگی هاست که در هیچ یک از شرح نهج البلاغه به آن اشاره نشده است. در این حکمت یازده بار کلمه «وَ کَانَ» تکرار شده که با بررسی آن ها در ابتدای عبارات حکمت، فهمی ارزشمند از کلام امام به دست می آید. نگاهی به ساختار حکمت، بیان کننده تفاوت ساختاری در قبل و بعد از عبارت «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» است و اینکه چرا عبارت «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» بدون «وَ کَانَ» آمده است. یعنی قبل از این عبارت، پنج بار فعل «وَ کَانَ» و بعد از آن شش بار فعل «وَ کَانَ» آمده است. با بررسی تمام نسخه ها و ترجمه های مهم نهج البلاغه این نکته تأیید می شود. البته در نقل های بیان شده از امام مجتبی (ع) در کافی و البدایه و النهایه، عبارت «وَ لَا يُدَلِّي...» با حرف «وَ» بدون فعل «وَ کَانَ» آمده است.

توضیح اینکه سه جمله قبل از «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» با «وَ کَانَ» آغاز می شوند و سه جمله با حرف «فَاء» تفریح؛ بدین صورت که به دنبال هر جمله ای که با «وَ کَانَ» آغاز می شود، جمله ای مکمل وجود دارد که با «فَاء» از آن ها جدا شده است. عبارت: «فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَرُ إِذَا وَجَدَ» تکمیل کننده عبارت: «وَ کَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» است؛ بدین معنا که او بر بطن خود تسلط داشت؛ پس به آنچه نمی یافت اشتها نداشت و برای آنچه می یافت زیاده روی نمی کرد.

عبارت: «فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ» نیز تکمیل کننده جمله «وَ کَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا» است؛ یعنی در بیشتر مواقع در سکوت بود. اما اگر صحبت می کرد بر همل سخنوران غلبه می کرد و عطش سؤال کنندگان را سیراب می نمود. همچنین عبارت «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ» تکمیل کننده عبارت: «وَ کَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا» است. از سویی جمله اول: «وَ کَانَ لِي فِيهَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ» به منزله مقدمه ای برای سایر ویژگی هاست. جمله دوم: «وَ کَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» نیز به منزله براعت استهلال برای تمام حکمت است؛ یعنی امیر مؤمنان (ع) با بیان این جمله، در ابتدا مشکل اصلی انسان ها را گوشزد کرده و در صدد است که دید آن ها را به دنیا تصحیح کند. اگر

انسان نگاهش به دنیا تصحیح شود، دنیا را مقدمه‌ای برای آخرت می‌داند و اعماش تحت الشعاع این نگاه قرار می‌گیرد و موحدانه زندگی می‌کند.

عبارت «فَلَا يَشْتَهِي...» ادامه «وَكَانَ خَارِجًا...» و جمله «فَإِنْ قَالَ...» ادامه «وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ...» و عبارت «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ...» ادامه «وَكَانَ ضَعِيفًا...» است. اما ادامه ساختار حکمت، بعد از «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» متفاوت شده و بدین شکل نیست که هر عبارت تکمیل کننده‌ای داشته باشد که با حرف «فاء» آغاز شود؛ به عبارتی می‌توان گفت جمله: «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» به منزله مرزی است که میان دو ساختار قبل و بعد از این عبارت وجود دارد. این مطلب زیبایی سخن امام را فزون تر می‌کند؛ زیرا به کلام تنوع می‌بخشد و اصل تنوع از نکات مثبت هرگونه سخنوری است. اما اگر دقیق بنگریم عبارت «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» جمله‌ای توصیفی است که عبارت «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَاذٍ» را وصف می‌کند.

توضیح اینکه عبارت «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَاذٍ» تنها تشبیهی است که در کلام امام (ع) به کار رفته است. تشبیه شیر بیشه و مار افعی بیابان بیان کننده قدرت و درندگی است. شیر و مار دو حیوان خطرناکی هستند که در نبرد، طعمه خود را به هلاکت می‌رسانند. حال، اگر جمله «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» به طور مستقل و بدون ارتباط با جمله‌های پیشین و پسین مطرح می‌شد، چنین به نظر می‌رسید که این برادر امیرالمؤمنین (ع) فردی کم نفوذ بود که مردم نیز او را نیز ضعیف تصور می‌کردند، اما در زمان حساس همچون شیر و مار خطرناک به صحنه می‌آید و نابخردانه رفتار می‌کرد.

در صورتی که اگر جمله «لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» را جمله‌ای توصیفی در نظر بگیریم، چنین به نظر می‌رسد که این عبارت محدود کننده تشبیه جمله بعد یعنی «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَاذٍ» است؛ بدین معنا که می‌توان گفت به صحنه آمدن این برادر در روز مهم، بی منطق و از روی انتقام جویی و درنده خویی نیست؛ بلکه کاملاً آگاهانه و عقلانی است. او به هنگام آمدن به صحنه همچون حیوان درنده خو نمی‌خروشد و حرفی

ناروا نمی‌زد، او می‌دانست که دلیل و استدلالش را پیش چه کسی ببرد، او زمان‌شناس و مکان‌شناس بود و کلام و رفتارش در دستانش مهر بود.

اگر عبارت «لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» توصیف عبارت «فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَاذٍ» نباشد، شاید چنین تصور می‌شد که این فرد، خروشی غیر منطقی و نامحدود داشت و برای رسیدن به هدف خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد. بنابراین عبارت «لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» به لحاظ مفهومی مستقل نیست و ارتباط معنایی با جملهٔ پسین خود دارد. از سویی، همان‌طور که بیان شد؛ گویندهٔ اصلی حکمت، امیر مؤمنان (ع) است و امام حسن مجتبی (ع) آن را نقل به معنا کرده‌اند؛ لذا عبارت «وَلَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» در کلام امام حسن مجتبی (ع) در مقام نقل به معناست. پس جایگاهی برای «واو» در «وَلَا يُدْلِي» در کلام امام حسن مجتبی (ع) به لحاظ تحلیلی وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

۱. یکی از حکمت‌های مشهور *نهج البلاغه*، حکمت ۲۸۹ است که در بردارندهٔ پیام‌های اخلاقی بسیار زیبایی است. در این سخن زیبا، امام علی (ع) ویژگی‌های فردی و اجتماعی مهمی را مطرح می‌کنند که در تعالی روابط اجتماعی، بسیار مؤثر و راهگشاست. اما اولین نکتهٔ سؤال‌برانگیز در این حکمت، گویندهٔ حکمت است. کتاب‌های *کافی* و *البدایة* و *النهایة* روایت را از امام حسن مجتبی (ع) نقل می‌کنند؛ اما به اعتقاد نگارندگان، با بررسی نسخه‌های مشهور *نهج البلاغه* و یکپارچگی آن‌ها و تشویش روایات نقل شده از امام حسن (ع)، گویندهٔ حکمت خود امیرالمؤمنین (ع) است و امام حسن مجتبی (ع) روایت را نقل به معنا کرده‌اند.

۲. با بررسی‌های انجام شده مخاطب نامه نمی‌تواند پیامبر اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و عثمان بن مظعون باشد؛ اما ابوذر غفاری مصداقی قوی است که پاره‌ای از شواهد تاریخی نیز آن را تأیید می‌کنند. البته، این احتمال که حکمت بدون مصداق باشد نیز جای تأمل دارد؛ یعنی اینکه مخاطب این حکمت، تمام انسان‌ها به خصوص شیعیان باشند و امام علی (ع) با

مطرح کردن این حکمت در صدد بیان کردن روابط برادری و چگونگی نزدیکی انسان‌ها به خود باشند. نگاهی به حکمت ۳۱ و چگونگی خطاب امام علی (ع) به امام حسن (ع) مؤید چنین نظریه‌ای است. همچنین، در این باره مؤیدات قرآنی نیز وجود دارد.

۳. تمام احتمالات درباره مفهوم «وکان ضعیفاً مستضعفاً» و به خصوص «وکان ضعیفاً» بررسی و نقد شد. معنای «تواضع» دور از احتمال به نظر نمی‌رسد؛ اما با فصاحت کلام امام علی (ع) ناسازگار است. معنای نحیف بودن نیز پذیرفتنی است؛ اما به اعتقاد نگارندگان، اینکه «ضعیف» را به معنای کم نفوذ و نداشتن قدرت اجتماعی در نظر بگیریم به صواب نزدیک‌تر است. این مفهوم نه تنها با معنای لغوی «ضعف» هماهنگ است؛ بلکه با ساختار کلام امام (ع) نیز همخوانی دارد و از همه مهم‌تر، با محتوای سخن امیرالمؤمنین (ع) هیچ‌گونه ناسازگاری ندارد.

۴. ساختار حکمت بسیار درخور توجه است. جدا از محتوای فصیح کلام، یازده بار تکرار «وکان» در فرازی کوتاه، بیانگر آهنگین بودن کلام امام (ع) است و عبارت «لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيَا» نقطه عطفی در ساختار این حکمت محسوب می‌شود؛ زیرا بعد از عبارت «وَكَا نَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» که همچون براعت استهلالی برای حکمت است، وجود سه جمله تام که هر یک دربرگیرنده دو ویژگی است و با حرف «فاء» از هم جدا شده‌اند، ساختار هماهنگی را به وجود می‌آورند که این ساختار با عبارات بعد از «لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيَا» متفاوت است و بیانگر تنوع در کلام امام علی (ع) است.

۵. عبارت «لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيَا» به اعتقاد نگارندگان، وصف جمله «فهو لیث غاب وصل واد» بوده و محدودکننده تشبیه در سخن امام علی (ع) است؛ بدین معنا که او آدم کم نفوذی بود که دیگران نیز او را ضعیف می‌انگاشتند؛ اما اگر امری جدی به وجود می‌آمد، همچون شیر بیشه و ماری افعی به صحنه می‌آمد؛ ولی خویشتن دار بود و طغیان نمی‌کرد. او استدلال خود را آگاهانه و با پختگی مطرح می‌کرد، زمان‌شناس و مکان‌شناس بود و در نزد عالم آگاه (قاضی) سخن می‌گفت.

اگر عبارت «وَلَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا» توصیف عبارت «فهو ليث غاب وصل واد» نبود، شاید چنین تصور می شد که این فرد خروشی غیرمنطقی و نامحدود داشت و برای رسیدن به هدف خود به هر وسیله ای متوسل می شد. بنابراین، این عبارت به لحاظ مفهومی مستقل نیست و ارتباط معنایی با جمله پیشین دارد.

منابع

- قرآن مجید، ترجمه فولادوند.
- نهج البلاغه
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد (۱۳۳۷)، شرح نهج البلاغه، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن شعبه حرانی (حسن بن علی) (۱۴۰۴ / ۱۳۶۳)، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، قم: جامعه مدرسین، ط الثاني.
- ابن عبد البر، أبو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۴۱۲ / ۱۹۹۲)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجیل، ط الأولى.
- ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ط الأولى.
- ابن قتیبه دینوری (۱۴۱۸)، عیون الأخبار، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، البدایة و النهایة، بیروت: دارالفکر.
- ابن مقفع، الأدب الصغیر و الادب الکبیر، بیروت: دار صادر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ط الثالث.
- انصاریان، علی (۱۳۶۶)، شرح نهج البلاغه المقتطف من بحار الأنوار، مصحح: مرتضی حاجعلی فرد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بحرانی، میثم بن علی (۱۳۶۲)، شرح نهج البلاغه، دفتر نشر کتاب، ط الثاني.
- بیهقی کیدری، قطب الدین محمد بن حسین (۱۳۷۵)، حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، مصحح: عزیزالله عطاردی، قم: بنیاد نهج البلاغه - انتشارات عطارد، ط الأولى.

- حسینی خطیب، سیدعبد الزهراء (۱۳۶۷)، *مصادر نهج البلاغه و أسانیده*، بیروت: دارالزهراء، ط الرابع.
- خطیب بغدادی (۱۴۱۷)، *تاریخ بغداد*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- خوبی، ابراهیم بن حسین (۱۲۹۱)، *الدرة النجفیة*، [بی جا]: [بی نا].
- دین پرور، سیدجمال الدین (۱۳۷۹)، *نهج البلاغه یارسی*، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- شوشتری، محمدتقی (۱۳۷۶)، *بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، تهران: امیرکبیر.
- طبرسی، علی بن حسن (۱۴۱۸)، *مشکاة الأنوار*، قم: دارالحديث.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تهران: مرتضوی، ط الثالث.
- عبده، محمد (بی تا)، *شرح نهج البلاغه*، مصحح محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره: مطبعة الاستقامة.
- علی بن زید بیهقی فرید خراسان (۱۳۶۷)، *معارج نهج البلاغه*، مصحح: محمدتقی دانش پژوه، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹)، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت، ط الثاني.
- کاشف الغطاء، هادی، *مستدرک نهج البلاغه*، بیروت: مکتبة الاندلس.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامية، ط الرابع.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- معاد یخواه، عبدالمجید (۱۳۷۴)، *خورشید بی غروب نهج البلاغه*، قم: نشر ذره .
- مغنیه، محمدجواد (۱۳۵۸)، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالعلم للملایین، ط الثالث.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، *الأمالی (للمفید)*، مصحح استاد ولی، حسین و غفاری علی اکبر، قم: کنگرة شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (بی تا)، *ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه*، قم: انتشارات مطبوعاتی هدف.

- موسوی، سیدعباس علی (۱۳۷۶)، شرح نهج البلاغة (سیدعباس موسوی)، بیروت: دارالرسول الأکرم-دارالمحجة البيضاء.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۱)، مثنوی معنوی، ج ۲، تهران: نشر محمد.
- میدانی نیشابوری، احمدبن محمد (بی تا)، مجمع‌الأمثال، بیروت: دارالفکر، ط الثالث.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خویی)، مصحح: سیدابراهیم میانجی، تهران: مکتبة الاسلامیة، ط الرابع.